

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سوما کاپیانی
۲۷ فبروری ۲۰۱۲

با تو ام ای مرد افغان

این چه جهانتست که در این ما زنده ایم
آه که هنوز هم در این دوزخ پاینده ایم
هرگوشه از ظلم حکایت هائی دارد
ز وحشت و جنایت های هائی دارد
این وطن به دست جاهلان افتاده است
حق و عدالت به دست غولان افتاده است
کنون تبعیض و سیاه دلی غوغا می کند
بر زن و بر غریب ظلم بی جا می کند
طفالان از فقر و گرسنگی می میرند
وزسردی چو بید لرزند و زمین گیرند
دگرسو آسمان را خراش داد بلند منزلی
با هفت رنگ غذا خوان آراست سیاه دلی
جهالت را که حاکم جان غریب کردند
ز علمش دور با خرافات قریب کردند
ز جهالت است که ظلم بر زن می کنند
باز چنین رفتار زشت و خشن می کنند
زنی را گوش می برند زنی را بینی
زنی را می بندند با زنجیرهای دینی
زنی را می خورد انگشت شوهرش
می برد هم زبان دراز و انتقاد گرش
زنی هم زندانی ته خانه می شود

دامن پاکش عذاب جاویدانه می شود
زنی را تیزاب زنند بر چهره ماهش
گاه هم کور می کنند فریبده نگاهش
زنی اسیر پنجه دژخیمان می شود
جست و جوگر آزادی روانه زندان میشود
می کوبند هر لحظه با مشت سرش را
می کنند غرق خون چشمان ترش را
زنی را مجبور به فروش تن می کنند
بعد بر تن جوان اوسفید کفن می کنند
گاه زنده زنده می سوزانند زنی را
برشرار آتش می سپارند نرم تنی را
به جرم عاشقی سنگسارش می کنند
آنگاه به دیار عدم رهسپارش می کنند
بالگد می کوبندش که تو برده ای
چه بسا گناه ناکرده را تو کرده ای
پژواک صدایش بر گلو بسته اند
زنان ما چنین خسته و افسرده اند

تا به کی چنین خاموشی ای مرد دانا!
تو که گوئی زحق و عدالت، ای بینا!
بنگر چه بساط نا مردمی انداخته اند
بر جنس مخالف چو سگ تاخته اند
آنکه در بساط نا مردمی سوخته است
چشم امید به سوی کرم تو دوخته است
آن که به دار آرزوهای خود آویخته است
اشک بی پایان به پای تو ریخته است
همچو مادر و خواهر تو یک زن است
انسان با درک و احساس این وطن است
برجاست تا تو ای مرد پاپیش داری
کم کنی زرنجش بگاهی زاین خواری
فریاد بزن بهر آزادی اش تو نیز هم
او هم انسان است از جنس تو نه کم
بیدار کن تو این کوران نا بسامان را

بهر بیداری خلق ببند بار دیگر پیمان را
هوشیار کن آنرا که در جهالت خفته است
زیر خرافات این مغز زیبارا نهفته است
بگو: بیدار شو ای عزیزم جان برادر
که وقت این جهالت ها نیست دیگر
بگو بیدار شو که وطن ز دستت رفت
تا چند چسبیده ای خرافات را چنین سفت
بگذار زن تو رفیق تو شود ای یار
همدیگر را شوید یاور و هم غمخوار
وقت آنست که برخیزی زجا ای دوست
دفن کن خرافات را که عملی نیکوست
بیدار شو عزیز من آینده از آن توست
فتح برج‌جهالت و نادانی چه نیکوست
با آفتاب علم روشن کن تو ضمیر را
نور ببخشا تو این شبهای چو قیر را!

(سوما کاپانی) ۲۶ فروری ۲۰۱۲